

شهر تاریخی غزنه

این نوشته که در گذشته به نشر رسیده بار اول چندین سال قبل در استرالیا نوشته شده بود. از آنجائیکه در این روزها نام نامی غزنه باز بر سر زبانها شده است، بیمورد نخواهد بود اگر دوباره به نشر برسد. قابل یاد آورiest که بعد از شاهنشاه بزرگ ایران زمین، سلطان محمود غزنوی، همه در ویرانی این سرزمین کوشش فراوان نمودند و کمتر کسی پیدا شد که چیزی در آن آباد کند. دوره چهل ساله شاهی بهترین زمانی برای آبادی این پایتخت بزرگ بود ولی کاری که در خور آن بود صورت نگرفت. حالا یک تعداد فکر میکنند اسپیسکو و یونسکو آنرا آباد خواهند کرد. خوابی بیش نیست زیرا ما در خواب هستیم و یا تعصبات ما را بفرق میدواند.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

شهر غزنین یک بهشت رنگ و بو
آب جوها نغمه خوان در کاخ و کو
قصر های او قطار اندر قطار
آسمان با قبه هایش هم کنار
(اقبال)

غزنه، غزنین یا غزنی امروزی در ۱۴۵ کیلومتری جنوب غرب شهر کابل موقعیت دارد. این شهر با وجودیکه شهر مهم و پایتخت امپراطوری غزنوی بود، قبل از آن بصورت مرموزی در تاریخ ذکر شده است. شاید علت آن بخاطر واقع بودنش بالای خط سرحدی چند ولایت مهم باستانی باشد که گاهی به یکی و زمانی به دیگر آن تعلق میگرفت. از اینرو نام های مختلفی داشته که حتی علما در تعیین نام های قدیمی این شهر در شک و تردید اند و از آنها محتاطانه ذکر نموده اند.

بعضی از دانشمندان و مورخین عهد باستان مانند پتولومی نام این شهر را گوزکا (Gauzka) ذکر میکند که در آثار البیرونی، العطبی و بیهقی بعداً نیز ذکر شده است. از طرف دیگر هیوان تسنگ چینی شهری را که موقعیت جغرافیائی آن با این شهر کاملاً یکی میباشد به نام هو-سی-نه (Ho-hsi-na) ذکر نموده و آنرا یکی از مراکز زابل قدیم میشمارد. شاید این طرز نوشته هیوان تسنگ هوسنه، خوسنه، غوسنه، یا غوزنه نیز تلفظ گردد که بسیار نزدیک به غزنه میباشد.

و اما کاملاً روشن است که غزنه یکی از مراکز مهم زابل در عهد حملات اردوی اسلام بود. نام غزنه بار اول در منابع عرب منحصراً شهر تابستانی زنبیل شاه ذکر شده است و تذکر رفته است که یزید اول با قوایش از طرف زنبیل شاه مقارن سال ۶۸۳ میلادی در آنجا شکست خورده بود. العطبی مورخ عرب در قرن یازده میلادی آنرا شهرک دور دست معرفی میکند، مگر اسطخری و المقدسی قبل از وی در قرن دهم قسمیکه در کتاب حدودالعالم ذکر شده است، غزنه را شهر مهم

تجارتی بر سر راه کاروان هائیکه بطرف هند میرفتند، ذکر نموده اند. در حدود سال های ۸۶۹ - ۸۷۰ میلادی یعقوب لیث صفاری که مرکزش سیستان بود به غزنه حمله نموده و آنرا به خاک یکسان نمود. مگر برادرش عمرو لیث آنرا دوباره آباد کرد.

واقعه مهمی با آمدن الپتگین در سال ۹۶۲ میلادی به این شهر صورت گرفت، و آن اینکه اداره تشکیل شد و سپاه منظمی بوجود آمد. بعد از مرگش یکی از غلامان وی بنام سبکتگین قدرت را بدست گرفته و ساحه نفوذش را به چهار جانب وسعت داد. به همین صورت محمود پسر سبکتگین بعد از مرگ پدر یکی از امپراطوری های بزرگ آسیا را پایه گذاری نمود که از لاهور تاری و از اکسوس تا بحر هند وسعت داشت.

محمود غزنوی از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ میلادی حکمرانی نمود. وی را همچنان بنام قوماندان اردوی اسلام در هندوستان می نامند. سلطان محمود را همچنان بنام محمود زابلی نیز مینامند زیرا مادرش از اهالی زابلستان بود. محمود آبادی های زیادی در شهر غزنه بنا نمود و مدرسه یا دانشگاه بزرگی براه انداخت که کتابخانه بزرگی داشت. وی مردان لایق و دانشمند را از اطراف و اکناف به دور خود جمع نموده و آنها را در کار های شان تشویق بسیار میکرد. البیرونی ریاضی دان و منجم بزرگ، بیهقی دانشمند و مورخ بزرگ، فرخی و فردوسی شاعران بزرگ و صد ها عالم، دانشمند و شاعر متعلق به این دوره میباشند. ادوارد براون دانشمند شرق شناس انگلیسی محمود را رباینده مردان با استعداد نامیده است.

بلاخره شهر معمور و آباد غزنه در سال ۱۱۵۱ میلادی توسط علاوالدین غوری سوختانده شد و خودش لقب جهانسوز را کمائی نمود. گرچه غزنه تا اندازه دوباره آباد شد، مگر باز بدست چنگیز خان در سال ۱۲۲۱ میلادی دوباره به خاک یکسان شد.

سیاح عرب ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی از کوه های خاک در این شهر ذکر میکند. شهر غزنه هیچگاهی بعد از آن به آن رونق زمان محمود برنگشت. سلطنت غزنوی گر چه مبدأ مخصوصی نداشت، مگر با گذشت زمان به یکی از درخشان ترین دوره هائی که دارای خصوصیات خودش میباشد، رسید.

برای چند وقتی سلطنت غزنوی از زبان عربی نیز در ادارات خود استفاده میکرد و آثار علمی بزبان عربی نیز در این عصر در غزنه نوشته شده است. زبان فارسی در این دوره به پیشرفت های اعلی خود رسید. شاهنامه فردوسی، حماسه بزرگ، یکی از درخشان ترین آثار فارسی دری یادگار همین عصر میباشد. این عصر همچنان زاینده سبک مخصوصی در زبان فارسی میباشد که نه تنها در قلمرو غزنویان بلکه در آسیای میانه، هند و ترکیه نیز سرایت نمود.

بطور نمونه حکیم سنائی غزنوی یکی از متصوفین و شعرای بزرگ دوره جلال و عظمت غزنه میباشد که اشعار نابش زینت بخش هرچه بیشتر زبان فارسی دری شده است. چنانچه خود در مورد غزنه گفته است:

بسکه شنیدی صفت روم و چین

خیز و بیا ملک سنائی ببین
تا همه دل بینی بی حرص و کین
تا همه جان بینی بی کبر و کین
زر نه و کان ملکی زیر دست
جو نه و اسپ فلکی زیر زین
پای نه و چرخ بزیر قدم
دست نه و ملک بزیر نگین
رخت کیانی نداد روح وار
تخت برآورده بچرخ برین
رسته ز ترتیب زمین و زمان
جسته ز ترکیب شهر و سنین

محمود و مسعود در اعمار ساختمانها و عمارات کارهای زیادی نمودند. شاید نفیس ترین عمارت این دوره مسجدی باشد که سلطان محمود بعد از برگشت اش از فتح سومنات آنرا بنا کرده باشد و بنام عروس الفلک نامیده بود. این مسجد طوریکه العطبی مینگارد دارای محراب طلائی بود که اطراف آنرا جواهرات لاجوردین مزین ساخته بود.

اینک طور نمونه پارچه شعری را که توسط فرخی سیستانی سروده شده است و استاد کهزاد آنر در رساله "شابهار" جهت روشن نمودن معبد شاه بهار غزنه ارائه کرده است، تقدیم میگردد: "فرخی در یکی از قصاید غرای خود که در ثنای محمود گفته، مشرح از میدان شاه بهار و از چتر و رایت و خدم و حشم سلطان محمود غزنوی صحبت میکند و طوری به دقت حرف میزند که مانند نقاش چیره دست وضع سپاه، پیلان و دسته های عساکر را در مقابل سلطان بزرگ رسم میکند. چنانچه گوید:

"با من بشه بهار بهم بود چاشتگاه
ماه من آنکه رشک برو زد دو هفته ماه
گفت این فراخ پهنا دشت گشاده چیست؟
گفتم که عرصه گاه شه بی عدد سپاه
گفتا چه خوانم این شه آزاده را بنام
گفتم یمین دولت محمود دین پناه
گفتا پناه شرع رسولست و پشت دین
گفتم بلی و پیشه او طاعت الله
گفتا کنون کجاست مرا ده نشان از او
گفتم که زیر سایه آن رایت سپاه
گفت آنکه پیش عرصه گهش ایستاده اوست؟

گفتم به پیشگاه بود جای پیشگاه
گفتا ز هیبتش بهراسد همی دلم
گفتم ز هیبتش دل چون که شود کاه
گفت آن هزار و هفتصد و اند کوه چیست؟
گفتم هزار و هفتصد و اند پیل شاه
گفت آنهمه ز پیشرو هندوان ستد
گفتم بلی و داشت به مردانگی نگاه
گفت آن زره و ران زبر هر یکی کمند
گفتم بتان مملکت آرای رزم خواه
گفتا که سرو خانمشان یا مه تمام
گفتم که سرو با کمر و ماه با کلاه
گفتا چنود گر به جهان هیچ شه بود
گفتم زمن میسر به شهنامه کن نگاه
گفتا که شهنامه دروغ است سر بسر
گفتم تو راست گیر و دروغ از میان بکاه
گفتا ملک همی چه ستاند ز خسروان؟
گفتم رایت و سپه و گنج و تاج و گاه
گفتم چرا همی نبرد شان بسوی روم
گفتم کنون برد که کنون آمده است گاه
گفتا چگونه گردد از ایشان بلاد روم
گفتم چنانکه کوه کمر دارد چاه، چاه

" در این پارچه شعر که بصورت یک (دیالوگ) گفته شده، شاعر مقتدر یکی از روز های با عظمت غزنی را در یکی از روز های با شکوه سلطنت یمین الدوله محمود در هنگامی رسم میکند که سلطان خود به دشت شاه بهار آمده و در عرصه گاهی که به اصطلاح فرخی نظیری نداشت، در زیر چتر و رایت سپاه سلطنتی خود قرار گرفته است".

مأخذ:

- ۱- الیسو بومباچی، " غزنی"، مجله شرق و غرب از نشرات موسسه (ازمیو)، شماره ۲، اکتوبر ۱۹۵۷، روم. (انگلیسی)
- ۲- الیسو بومباچی، " معرفی حفريات غزنی"، گزارش مختصر هیئت باستان شناسی ایتالوی در افغانستان، شرق و غرب، شماره ۱-۲، جلد دهم، ۱۹۵۹، روم. (انگلیسی)
- ۳- " دور اول و دوم حفريات در غزنی ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸"، گزارش مختصر هیئت باستان شناسی ایتالوی در افغانستان، شرق و غرب، شماره ۱-۲، ۱۹۵۹، روم. (انگلیسی)
- ۴- احمد علی کهزاد، رساله "شابهار"، موسسه چاپ کتاب، ۱۳۴۶، کابل.
- ۵- عزیز بلیکا، "حکیم سنائی بنیان گذار مثنوی"، آیین فرهنگ، ماهنامه انجمن فرهنگ افغانستان، لیموز، شماره نهم-دهم، سال اول، عقرب ۱۳۷۴.